

با اجازه مافوق ترین نیروی قدرت و عظمت یک محیط سعادت درخشنده وحدت نوین جهانی

رهنمون حشمت الله دولتشاهی
کتاب گلهای راهنمایی جلد دوم

اتصال گذشته با حال

گذشته و حال

قبلاً گفته شد که در عالم چیزی جز نور وجود ندارد و این نور همه پرتوی از منبع بی همتا است. این نور که کاست ندارد و پیوسته برای مشاهده بشر در حال فزونی است و در عالم، لایتناهی و بی ابتدا و بی انتها. تجلی آن آنی تعطیل پذیر نیست جلوه اش در عالم هست است زیرا هر چه هست هستی است.

آن نور در اصل کامل و غیر قابل افزایش است اما برای بشر در حال افزایش می باشد زیرا معلومات و مشاهدات بشر در حال تکامل است. روزی بود که فقط ماه و آفتاب را می دید و بعداً با دوربینهای بزرگ اخیر پی به کهکشانها و سحابیها و نورهای عظیم عالم برد و به همین ترتیب روز به روز دانش بشر در باره فهم عالم افزون می گردد.

پس نور در اصل بی ابتدا و انتها و بی پایان است و لفظ افزایش در باره چیزی می گویند که ناقص رو به تکامل باشد. نور الهی جزء خود اوست و قابل تفکیک نیست زیرا صفات از ذات جدا نیست. این نور همیشه بوده و چون همیشه بوده خواص آن هم همیشه بوده و خواهد بود و مهمترین خواص آن تجلی است. همین تجلی که در عالم می بینیم و حس می کنیم.

این تجلی تازه نیست همیشه بوده است و نمی تواند تازه باشد چون این غلط است که بگوئیم زمانی خواهد آمد که نور نخواهد بود زیرا اگر چنین گوئیم مثل این است که بگوئیم زمانی بوده که استغفرالله خدا نبوده و نخواهد بود. چه کسی قدرت این را دارد که نور و تجلیات آن را که جزء ذات الهی است از او تفکیک کند و چه کسی توانائی دارد فکر کند که زمانی این نور نبوده است؟ به یقین باید دانست همه چیز در عالم هستی وجود دارد و نیستی لفظ بی معنائی بیش نیست.

همیشه بوده است

حالا که روشن شد تجلیات نور یزدانی که همان عالم است همیشه بوده و هست و خواهد بود و این تجلی در پیشگاه دید بشر در حال افزایش است می گوئیم که بوسیله عروه الوثقی الهی جهانی، که همان اتصال و اتحاد طبیعی عالمی باشد به وحدت متصل گردید. (منظور از عروه الوثقی که اصل آن اروه الوثنی بوده است طناب محکم بهم پیچیده است که باعث ارتباط و اتصال محکم دو چیز به یکدیگر می شود و دیگر از معانی آن کتاب عروه الوثقی است که از مهمترین منابع فقه اسلامی و تعلیمات این دین مقدس است)

به این معنی که این وحدت که ما می گوئیم یک امر محدود و کوچک و منحصر به اتحاد افرادی معین و معدود از گروههای بشری نمی باشد بلکه اتحاد و وحدت تمام موجودات و اشیاء و کرات عالم به وسیله همان نور واحدی است که بنیان زمین و آسمان را تشکیل می دهد. این وحدت با آن چنان طناب محکمی با عالم حقیقت بهم پیوسته است. این که قرآن می فرماید: و اعتصموا بحبل الله جمیعاً و لا تفرقوا - همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و پراکنده نشوید، نصیحتی است به افراد بشر که از این وحدت عالمی استفاده کنند.

طناب های اتصال

بنابراین وحدت عالم با طناب ها و ریسمانهای محکم به هم پیچیده و غیر قابل انفصال است. بریدگی و پوسیدگی و جدائی در ماهیت آن راه ندارد. این وحدت به عالم وحدت کل پیوند داده شده و آن دانش که تحت عنوان عروه الوثقی و فقه دین است با همین رشته محکم بر دوش توسن بادپای زمان سیر خود را انجام داده به این وحدت پیوند داده می شود زیرا منظور ما

یکی است. آن دستورات با این که قرن‌ها از آن گذشته با طناب محکم و رشته استوار جلو می‌آید و به زمان می‌پیوندد و وحدت شامل آن است.

دانش چیست؟

دانش عبارت از دانستنی و معرفت و معلوماتی است که در جهان روشن می‌گردد و نیروئی است که دینامیسم عالم را تشکیل می‌دهد و جهان هستی با قدرت دانش کار می‌کند همانطور که یک ماشین کوچک بشری هم با قدرت دانش حرکت می‌نماید. تمام این کرات عظیم و کهکشان‌های با عظمت و مخلوقات و اشیائی که آنها را اجزاء آفرینش می‌نامیم با نیروی دانش الهی در گردش‌اند که در حقیقت نیروی تحرک و فعاله یا دینامیسم عالم می‌باشد.

اطلاع بر حقایق عالم و نیروهای گرداننده آن همان دانشی است که بشر از ابتدای تاریخ تا امروز در صدد کسب آن بوده و به تدریج و مرور بر او آشکار شده و در آن ترقی و تکامل یافته و در این دوران درخشان یکباره با جهش عظیم پیش خواهد رفت.

دین چیست؟

همانطور که قبلاً گفته شد دین به معنی قبول و پذیرش دل است و دین و دانش که با هم توأم گردد اثر خود را خواهد بخشید. مثلاً وقتی می‌گویند شخص متدین به دین الهی است یعنی دانشهایی را که آن دین برای بشر ارمغان آورده قبول کرده است. هر کدام از این دو جنبه ناقص باشد اثر مطلوب نخواهد داشت. اگر دانش باشد و دین نباشد چون مورد قبول نیست اثری ندارد. هزارها خروار دانش و هزاران کتاب علم را به مقابل کسی گذارند در حالیکه دل او بدان متوجه و قبول دارنده نباشد فایده‌ای نخواهد داشت. باید او قبول کند بعد به دنبال آن برود. این است که در مثل قرآنی که با تعبیر لطیف شیخ اجل سعدی علیه‌الرحمه ترجمه شده می‌فرماید:

نه محقق بود، نه دانشمند چارپائی بر او کتابی چند

دانش هر چه انباشته گردد وقتی کسی دنبال ورود و بدان توجه نکند چه سود خواهد داشت؟ اگر بهترین تعلیمات دانش هر دین را جلو کسی بگذارند و او گوش هوش و دل خود را بر آن نبندد نخواهد فهمید و از آن نتیجه نخواهد برد و از گنج آن اطلاعی حاصل نخواهد نمود. پس دین و دانش باید توأم باشد اول، دانش و بعد قبول و ایمان است. با این ترتیب خوب روشن شد که چون دانش به معنی همه نوع دانش است و دانش دین هم شامل همه نوع دانش می‌شود پس دین تنها که به معنای قبول است معنی نخواهد داشت و باید هر دو توأم با یکدیگر باشند.

وحدت دین و دانش

وقتی به این ترتیب در دانش و دین وحدت حاصل شد جوهر فرد بدست می‌آید. به این معنی که روشن و آشکار می‌شود که در عالم جز یک جوهر وجود ندارد و این همان گوهر یکتای آفریدگاری است که جوهر و ماهیت و هیولای آن با نیرو و قدرت و اشکال و رنگها و صورتهایش فرقی ندارد و تفاوت در جلوه و زاویه دید و اسم گذاری است. باطن و معنی هر چه هست او است و جز او چیزی نیست. آن وجود روشن فرد همان وحدت است که روشنائی آن بر این دنیا از نقطه نظر مشاهدات بشر در حال افزایش است زیرا معرفت واقعی همان روشنائی است که طلوع می‌کند. حال که معلوم شد دین و دانش به هم پیوسته و از هم جدا نیست قدرت تشخیص افراد نسبت به ادیان و برگزیدن راه راست از راههای ضعیف تر آشکار می‌گردد زیرا هر دینی که در آن دانش و عقل بیشتر و قویتر و روشن تر و نورانی تر و متجلی تر بود مسلم است که از آن بهتر استفاده می‌شود.

معنی همه اوست

با این ترتیب روشن و آشکار گردید که (معنی همه اوست) یعنی جز نیروی الهی در عالم نیروی دیگری وجود ندارد. آنوقت بایستی از بدی نجات پیدا کرد. می‌دانید چطور؟ بدینسان که باید اصلاً لغت بدی را فراموش نمود و مانند یک میکروب

ترسناک از آن گریخت و آن را از صحنه حیات بشر خارج کرد. باید بدی را رها کرد زیرا دیگر موضوعی ندارد. پندار کسانی را که قائل به بدی هستند باید به خود گذاشت و از آن اجتناب نمود.

پلیدی و زشتی چیست؟

به اشاره می‌گوییم: در عالمی که سراسر آن نور است و تاریکی وجود ندارد چطور ممکن است پلیدی و زشتی قائل باشیم. اگر چنین کنیم در حکم همان کسانی خواهد بود که قائل به خدای ناپاکی و اهریمن می‌شدند چون چاره‌ای نداشتند. اما وقتی در نظر گرفتیم که این اختلافات که چشم‌ظاهری ما می‌بیند مانند سایه روشن‌های تابلو نقاشی است که اگر نباشد تابلو به وجود نمی‌آید و ما هنگامی که فهمیدیم که این اضداد که در ظاهر می‌بینیم برای جلوه‌ی مظاهر خلقت است و اگر نباشد جلوه، معنی نخواهد داشت، چنان که اگر سایه روشن‌های نور نباشد اصلاً چیزی به چشم نخواهد خورد و نور تنها، هیچگونه نمایشی نخواهد داشت.

وقتی فهمیدیم همه‌ی امور از آنچه در اصطلاح خوب یا بد می‌خواهیم لازم و ملزوم و نقش‌های مختلف صحنه‌ی نمایش عالم خلقت است، آنوقت مسلم خواهد شد که لفظ بدی جز اسم نیست و بایستی از آن نجات پیدا کرد تا جهان را گلستان ببینیم که گل و خار در آن لازم و ملزوم یکدیگرند. این اثر تجلی دین و دانش در ما است که چنین معرفی از آن زائیده می‌شود.

نیروی بدی یعنی چه؟

آیا در مقابل نیروی لایزال و بی‌حدود یزدانی که در عالم چیزی جز آن نیست و همه‌ی آن نیکویی و خیر محض است نیروی بدی و اهریمنی، قدرت و توانائی اظهار وجود دارند؟! اینجا است که بایستی استغفار کرد. اگر خدا را می‌شناسیم و از قدرت او خبر داریم چطور جرأت می‌کنیم بگوییم در عالم چیزی برخلاف قدرت او و برخلاف تمایل او عمل کند. آیا این عجیب نیست که از یکطرف خدا را قادر و توانا و سرچشمه نیکویی‌ها و خیرها بدانیم و به زبان قدرتش را بی‌متنا بشماریم و از سوی دیگر معتقد باشیم که افراد بسیار کوچک ناچیزی از بشر (یعنی مخلوق یکی از ناچیزترین کرات عالم) و یا امثال این مخلوق برخلاف خواست خدا قیام نماید؟ فکر کنید تا حقیقت را دریابید. این روش یاران وحدت است.

پس با لفظ بدی که در عالم بشری ما مطلع است چه کنیم و آن را چگونه تعبیر نمائیم؟ حقیقت این است که لغت بدی که در حکم همان سایه روشن است از روی اضطراب و برای نمایش پشت و رو و رویه و استر و جلوه‌های گوناگون هستی بوجود آمده و بهتر است همان اصطلاحی را که در مورد برق بکار می‌بریم تعمیم داده بدی را جنبه منفی امور و نیکی را جنبه مثبت بشماریم و این نکته را به خوبی در ذهن بسپاریم که هر چند ظاهراً این دو نیرو بر علیه یکدیگر کار می‌کنند اما این ضدیت ظاهری بیش نیست و نتیجه و مجموعه کار آنها مثبت و به نفع عالم است.

همانطور که چرخ‌های داخل ساعت به راست و چپ حرکت می‌نمایند ولی نتیجه آنها نشان دادن ساعت صحیح است. بنابراین هر چه در عالم هست جز نیکویی نمی‌توان نامی بر آن نهاد. جز خیر نمی‌توانیم ببینیم و نمی‌توانیم بشنویم.

چون همه چیز خیر است وحدت مذاهب جهان نیز خیر محض است. این است شعار وحدت نوین جهانی.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

آن روشنی فزوده در عالم هست

آن عروه وثقی که به وحدت پیوست

در دانش و دین جوهر فرد آید دست

معنی همه اوست از بدی باید رست

یک اعلام جهانی

مدار عشق

مدار عالم بر عشق نهاده شده و پیوند عشق تار و پود عالم را ساخته است. تا مثبت و منفی برق به هم نزدیک نگردد از آن روشنایی حاصل نشود. مثبت و منفی تنها با این که نامشان برق است چندان اثری ندارند. اشتیاق عظیم آنها به پیوند با یکدیگر است که باعث این غوغای حیاتی جهان است و چون به هم رسیدند چه اثرها از آنان به ظهور می رسد. اتحاد عاشق و معشوق در تمام مراتب وجود چنین است.

عاشق و معشوق

عاشق کیست و معشوق کدام است؟ آیا فکر نمی کنید آن کسی که پدید آورنده همه غوغاهای عالم است و این عشق را به وجود آورده تا خود عاشق و مشتاق نباشد این اثر بوجود نمی آید. از خود نمونه گیر. تا به کاری شوق نورزی آیا در پی انجام آن خواهی رفت؟ پس پدید آورنده آفرینش عاشق بوده است و عشق عظیم او به پهنای عظیم عالم وجود است. معشوق کیست؟ همه عالم.

در عین حال همه عالم معشوقند و چون خود عالم نیز عشق سیر به سوی کمال و هستی دارد خود نیز به نوبه خویش عاشق است و معشوق او معبود لایزال پس خدا و عالم هم عاشقند و هم معشوق.

صفای عاشق و معشوق

بایستی بین عاشق و معشوق صفا برقرار باشد و این صفا که وسعت آن به عظمت سراسر عالم است در همه مراتب وجود لازم و واجب است و چون با ندای وحدت صفائی در این کره خاکی بین مخلوقات بشری و سایر مخلوقات برقرار می شود در حقیقت ذره ای از همان صفا و محبت کلی و جامع بین خالق و مخلوق و بنده و خداست این صفای کل است که طلیعه آن به خوبی احساس می شود.

ندای عشق

به علت نزدیکی عهد این صفا، از حنجره عالم که حنجره عظیمی به پهنای جهان هستی است ندائی بلند است و فریادی از کائنات به گوش می رسد که صدائی فرح بخش و جذاب و روح افزاست. توجه کنید تا آن را با صفای دل بشنوید. هر صدای خوب و دلنشین هم که از حنجره ای بیرون می آید از هر کس باشد از لطف پروردگار است زیرا هر صدا و نوای خوش اسباب و وسائل و حنجره و تارهای صوتی آن را خداوند لطیف و مهربان آفریده و موهبتی از جانب یزدان بی همتا است. هر آهنگی از روح نیرو می گیرد و کاملاً روشن است که روح از امر الهی است و امر الهی هم از او جدا نیست. پس هر ندایی که می آید همه از جانب اوست.

مگر نه آن است که حنجره یکی از پیامبران (حضرت داوود علیه السلام) را نیکو قرار داد که در راه خدا آوازه های نغمه و دلکش می سرود و این از معجزات او بود چنان که امروز هم صوت داوودی در نزد افراد بشر ضرب المثل و محترم است.

صلح و صفا و آرامش همان نظم و ترتیب است و چون مدار عالم وجود بر نظم استوار است هر عملی که موجب بر هم زدن آن است یا بر خلاف جریان آن سیر کند مردود و از بین رفتنی است، اتحاد عاشق و معشوق موجب ایجاد نظم و صفا و جدائی آنان به معنی اختلال است.

غوغای عشق

در جای دیگر گفته ام که غوغای بمب اتمی فریادهای دردناکی است که از حنجره اتمهای عاشق و معشوق که از هم جدا مانده اند برخاسته و این فریادهای سهمگین و غریب ترسناک که بر می خیزد فریاد فراق و دوری است که از میلیاردها موجود زنده برخاسته است. پس جهانیان را مژده باد که از پیوست عاشق و معشوق و برقراری مقررات محبت و وحدت صفائی در

جهان پدید می آید که آن غوغاهای هولناک را از بین می برد. این نوید که از حنجره عالم برخاسته خبر جان بخش را به جهان اعلام کرده است.

بر این مژده گر جان فشانی رواست

در قبال این حقیقت و تشعشع آسمانی هزاران جان فدا می گردد یعنی ممزوج شده و با یار داخل می شود. فدا شدن به معنای اذعان شدن در یکدیگر است. این فدا و فریاد ندای مرگ و هلاک و نیستی نیست بلکه ندای حیات است و سزاوار است که هزاران زندگی در آن اذعان و کوبیده شود یعنی بدان پیوسته گردد. این ذره از جان من که از آن منبع عظیم لایتناهی است وقتی فدا شود به معنی از بین رفتن نیست بلکه معنی آن ضمیمه شدن و پیوستن است. این است اصل فدا شدن نه آنکه دیگران می پندارند. وقتی عاشقی فدای معشوق می شود به معنی آن است که من چنان خالص و مخلص و گرفتار توام که جزء تو می شوم. عاشق عالم نیز داخل عالم و وارد کل عالم می گردد.

لذا عاقل آنکس است که در حین مرگ به جای ماتم شادمانی کند زیرا ذره جانش به منبع عظیم جانان پیوسته است.

یار می آید

جهان بیمار را که محتاج طبیب است بایستی مژده داد که از این تحول شاهد سلامت را در آغوش خواهد کشید. وقتی ادغام و به هم پیوستگی حاصل گردد زیبایی حقیقی تجلی خواهد کرد زیرا این منبعی است که همه گلها و گلرخان جرقه و ذره ای از قدرت و زیبایی آن است. از اینرو شفائی پدید آمد و نجاتی به ظهور پیوست. الله اکبر، چه خوشی و چه مسرت و نشاطی. این است مژده مسرت بخش واقعی برای جهان، ای عزیز من عاشق شدم و به عشق عالم پیوستم تو هم سعی کن زودتر به عشق عالم بیبندی.

خلاصه مطالب بالا در یک رباعی:

از عاشق و معشوق صفا می آید

از حنجره یار صدا می آید

در هر قدمش هزار جان شد به فدا

با صحبت گلرخان شفا می آید